



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

گفتیم بعد از اخلاص که ما بحثی در موردش نکردیم، بحث «تفرق» است که مرحوم شهید به آن یک مقدار سریع نگاه کرده بودند. این عنوان تفرق به عنوان سومی که ایشان گفتند، نزدیک است. عنوان سوم این بود که خود را ممحض برای تحصیل علم کند. گفتیم به این عنوان سوم به اصطلاح امروزی تفرق می‌گویند. در بحث تفرق، چند نکته باقی مانده که عرض می‌کنیم و بعد به سراغ عنوان بعدی می‌رویم.

نکته چهارم

نکته دیگری که در باب عنوان تفرق مطرح است این است که ما از روایات استفاده کردیم که این روایات سرلوحه مرحله اول و حداقل تصرف را نمی‌خواهند بگویند، بلکه مراحل فوق و بالاتر آن را می‌گویند. اگر این روایات تفرق حداقل را بگویند، این مقدمه است. مقدمه حداقل است و احتمال دارد حمل بر ارشادیت بکند، ولی چون روایات، حداقل را نمی‌گویند، درجات بالاتری از تفرق را می‌گویند. بالاخره قدر متیقن آن تفرق درجات بالاتر است؛ یعنی هر چه می‌تواند خود را آزادتر بکند. زمینه‌های ذهنی و معیشتی خود را به گونه‌ای فراهم کند که بتواند در تحصیل علم ممحض باشد. آنچه در اعتبارات است، تردیدی نیست و مقدمه و... به ذهن نمی‌آید که مقدمه چه باشد. آنچه بیشتر به ذهن می‌آید این است که خود تفرق موضوعیت داشته و مسئولیت مستقل دارد. اگرچه این مقدمه هم هست. تفرق برای تحصیل علم است، ولی حمل بر مولویت آن می‌شود. نظیر این را در عبادات داریم. ابواب مقدمات عبادات در وسائل را ببینید. یک باب، باب استحباب تفرق بالعباده است که مرحوم حر عاملی و دیگران فتوای به همین داده است که مستحب است انسان خودش را فارق بکند، علایق را کم بکند که آسان بتواند عبادت بکند. در اینجا می‌گویند خود نص تفرق للعباده موضوعیت دارد و اعمال مولویت شده است و برای آن محدودیت دارد. نه به عنوان مقدمه، خودش فی حد نفسه محدودیت دارد و ثواب بر آن مترتب است. نظیر آن را در علم داریم.



استعمال عنوان تفرق در روایات

در دو جا عنوان تفرق در روایات آمده است: یکی در همین علم است که تفرق بالعلم و تحصیل العلم روایت شده است. یکی هم تفرق للعباده. در هر دو مورد منظور تفرق‌های درجات ممتاز و بالاتر است که گفتیم استحباب را می‌رساند و استحبابش هم مولوی است. فی حد نفسه ثواب بر آن مترتب است. ظاهراً روایت منصرف از اولین درجه و اولین مرتبه‌ای است که بدون آن مقدمه، تحصیل محقق نمی‌شود. در این مقدمات وقتی روایتی وارد بشود، بر اینکه حمل بر ارشاد بکنیم یا نکنیم، بحث است. قبلاً هم اشاره می‌کردیم، ولی در درجات بعد، خود عنوان مولویت شده است.

نکته پنجم

در مورد امر به مقدمه بحث است که ممکن است بگوییم این امر ارشاد محض است. همان که عقل فرموده هیچ اعمال مولویت نکرده است. ممکن است اینجاها در مراتب بالاتر می‌آید. این ذهنیت خیلی اینجا بحث دارد، ولی اینجا بحثی ندارد. روشن است. به زور به ذهن می‌آید که دارد اعمال مولویت می‌کند و مسئولیت ذاتی هم دارد. ممکن است بعدها گفته بشود که بحث‌های تحلیل‌های تربیتی خیلی فرق می‌کند که ما ببینیم تفرق للعباده یک ارشاد است، ولی تأمل فرموده و شارع در اینجا مولویتی ندارد و یا اینکه بگوییم مولا در اینجا مولویت کرده و برای آن ثواب مستقل قرار داده است، پس تفرق للعباده خودش مستحب است. خودش را فارق بر عبادت بکند، این استحباب لفظی دارد و احتمال خلافتش منتفی نیست. اعمال مولویت در اینجا نیاز به قرینه دارد. یک مقدار اعمال مولویت در اینجا دشوارتر است. به‌رحال در مقدمه هرگاه استحباب نفسی درست بشود و یا وجوب نفسی بشود، مؤونه زائده‌ای می‌طلبد.

دلایل استحباب لفظی تفرق

گفتیم بحث این است که آیا این تفرق در تحصیل علم که گفتیم رجحانش استفاده می‌شود، ارشادی است یا مولوی؟ گفتیم اگرچه تفرق در اینجا مقدمه است و ابتدا ممکن است کسی بگوید ارشاد است، اما به این دو دلیل و دو مؤید می‌گوییم استحباب لفظی دارد.



دلیل اول

یکی اینکه استشمام وعده خلاف بر خود تفرق مزید بر اصل علم شده است و معلوم است مولویت جدیدی شده است.

دلیل دوم

دیگر اینکه آن مقدمات متأخر در درجات بعد، ارتکازات فقهی به عنوان یک مؤید است.

عنوان دوم: اغتنام فرصت

عنوان بعدی اغتنام فرصت است. مغتنم بدانند تحصیل را در حال فراغ و نشاط.

مسائل پیرامون اغتنام فرصت

مسئله اول

مرحوم شهید فقط به آنچه در مورد شاذ است، اشاره کردند و البته یک تذکری هم دادند. مرحوم شهید یادآوری کرده و چند جمله از بزرگان را هم نقل کردند. یکی دو روایت هم در مورد تحصیل علم در تفرق ذکر کردند و ضمن اینکه فرمودند اغتنام تحصیل در صغر است و حالت نشاط و آمادگی‌ها را ترغیب کرده است، فرمودند برای کسی که در بزرگی به تحصیل اشتغال پیدا می‌کند، ثواب‌های زیادی ذکر شده است. یک دلیل آن مشقت‌های آن است که باعث ثواب زیادی می‌شود. روایات آن هم در همین آداب تعلم، کتاب علم و حکمت، صفحه دویست و پنجاه‌وسه جمع شده است که آن هم از عناوینی است که در نصوص وارد شده است. عنوان خاصی هم دارد که ایشان عنوان را این‌گونه آورده است: «اغتنامُ فُرْصَةِ الصَّغْرِ وَ الشَّبَابِ». عنوانی که مرحوم شهید آورده، یک مقدار عام‌تر است، فرمودند: «أَنْ يَغْتَنِمَ التَّحْصِيلَ فِي الْفَرَاغِ وَ النَّشَاطِ وَ حَالَتِ الشَّبَابِ وَ قُوَّةِ الْبَدَنِ ...»^۱، خصوصاً قبل از اینکه کسی شناخته بشود و در معرض شهرت قرار بگیرد و منزلت اجتماعی پیدا بکند. این دو عنوانی است که مرحوم شهید تعمیم داده است. اصولاً وی از موارد خاص عنوان کلی داده است. احتمال تحصیل در حال آمادگی‌ها، آمادگی از

^۱ - منية المرید، ص: ۲۲۵.



لحاظ سلامت بدن، سن پایین، نداشتن مسئولیت و امثال این‌ها، اغتنام فرصت در این شرایط آمده و او تعمیم داده است.

مسئله دوم: بررسی سند روایات باب اغتنام

روایات در این باب متعدد است، ولی هیچ‌کدام سند خاص معتبر ندارد. همیشه این را تکرار کردیم و تأکید کردیم که اگر ما خبری را معتبر کنیم، مثل تواتر اجمالی یک مضمون مشترک، این‌ها صدق می‌کند؛ یعنی اگر خبر ثقه‌ای را داشتیم که به‌تنهایی مشمول اعتبار شد، همه ریزه‌کاری‌هایی که در آن خبر است، آن اخذ می‌کنیم، حتی با یک واو یا جمله حالیه بودن و یا فاء و کل آن را استشهاد می‌کنیم و ریزه‌کاری‌ها را از آن استخراج می‌کنیم، اما در جایی که با این قاعده رجالی که ما عرض کردیم که در آداب و سنن آن قاعده جاری است و آن شرایط چهار پنج‌گانه هیچ روایت خاصی، از این هفت هشت روایت در این ابواب، اعتبار خاص پیدا نمی‌کند. بلکه اعتبار مجموع من حیث مجموع پیدا می‌کند. در این صورت دیگر آدم نمی‌تواند بر آن مدلول‌های ممتاز و مشخص جدای از هم تأکید کند، بلکه با یک مدلول مشترک می‌شود بر آن تکیه کرد. در کلمات مشترک هم اگر عین یک جمله در همه مشترک استعمال شده است، آن جمله هم با خصوصیات ارتباط پیدا می‌کند. اگر یک جمله نیست، بلکه مضمون است، ما مضمون جامع را باید بگیریم. جمله اگر مشترک باشد، می‌گوییم به‌هر حال قاعده‌اش این است که در روایات با این قاعده‌ای که ما عرض کردیم، اعتبار یافته و امر مشترک اعتبار پیدا می‌کند. امر مشترک هم عین یک جمله است که عیناً مشترک است که آن جمله‌ها هم متفاوت است و مضمون مشترک می‌شود. این قاعده این شکلی است. این از نظر سندی و قاعده‌ای است که در این سند باید مورد توجه باشد. روایت این است: «مَثَلُ الَّذِي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ فِي صِغَرِهِ كَالنَّقْشِ عَلَى الْحَجَرِ وَمَثَلُ الَّذِي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ فِي كِبَرِهِ كَالَّذِي يَكْتُبُ عَلَى الْمَاءِ»^۲.

مسئله سوم: بررسی دلالتی روایات اغتنام

این روایت و نیز روایاتی که علم‌آموزی در کودکی را مانند نفوذ گیاه در صخره می‌دانند؛ چون در صخره گیاه نمی‌روید. بعضی گیاهان در صخره هم نفوذ می‌کنند؛ یعنی در صغر این‌گونه است. هرچقدر فرد ضعیف باشد، آمادگی

^۲ - همان.



او خیلی است. در روایت دیگری دارد که «أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَتَعَلَّمُ الصَّغَارَهَا عَنِ كِبَارِهَا»^۳، ابتدای آغاز این امت که آغاز مبارک و خوبی است، این است که صغار از کبار می‌آموزند و آخر تعلم کبارها عن صغارها این را ایشان در این باب آورده است، ولی در آخر این امت در دوره متأخر، بزرگان از افراد کوچک می‌آموزند.

احتمالات در روایت

احتمال اول

این روایت می‌گوید که ابتدای کار این امت به این است که کوچک‌ها از بزرگان می‌آموزند، ولی آخر کار امت این است که بزرگان از کوچک‌ها می‌آموزند؛ یعنی صغار زمامدار می‌شوند و کارهای می‌گردند.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که آموختن کبار از صغار خوب و ممدوح نیست.

بیان چند نکته از روایت

نکته اول

البته فکر نمی‌کنم این مسئله با این بحثی که ما اینجا داریم، ارتباط داشته باشد، ولی در اینکه تعلم، تعلم لغوی به آن معنا باشد، تردید داریم. این یک اشکال است که در این بحث وجود دارد. اشکال این است که بحث مناسبت تعلم صغیر از کبیر، یا کبیر از صغیر است، نه تعلم صرف درس؛ یعنی بحث نسبت که صغار از کبار می‌آموزند و یا کبار از صغار می‌آموزند، نیست. یکی خوب و دیگری بد است. یکی این است که اگر صغار از کبار بیاموزند، ممدوح است، ولی اگر کبار از صغار بیاموزند، ممدوح نیست و مذموم است. مذمت کبار از صغار و یا مدح صغار از کبار به لحاظ نسبتی که صغیر و کبیر پیدا می‌کند، احتمال حداقلی است. اگر تعلم صغیر از کبیر را مدح می‌کند، به خاطر این است که در کوچکی دارد انجام می‌دهد، البته آموختن بزرگان از کوچک‌ترها عقلاً درست است و مانعی ندارد؛ چون همیشه یک عده‌ای اقل هستند و همیشه عده زیادی از کبار مجبورند از صغار یاد بگیرند. روایات زیادی داریم که

^۳ - منبعی برای این حدیث پیدا نشد.



می‌گویند در آخرالزمان این‌گونه می‌شود. فرض بگیرید در حوزه قم جمعیت کمی داریم. بچه‌ها می‌آیند و یاد می‌گیرند و معلم می‌شوند، این‌ها هم بزرگ می‌شوند یک دسته دیگر می‌آیند. کل جامعه این‌گونه نیست که از بزرگان یاد بگیرند. همیشه باید جمع زیادی از جامعه بروند و از آن‌هایی که کوچک‌تر هستند، بیاموزند. وقتی جمعیت زیاد شد و اهل تحصیل کم شد، عملاً این نسبت محقق می‌شود؛ یعنی همیشه کبار باید از صغار بیاموزند.

جمع‌بندی

یک بحث این بود که تعلم صغار و کبار چگونه است. ما تفسیر کردیم که می‌شود. آنچه به ذهنمان می‌آید این است که حرف آقای خوبی (رحمة الله علیه) و دیگران، حرف درستی است که فرمودند در اینجا ملازمه وجود دارد و مدلول عرفی آن این است که در حال صغر باید آموخت. آنچه ممدوح است، آموختن در حال صغر است. در مورد تعلم کبار از صغار هم گفتیم دو احتمال در مورد آن وجود دارد: احتمال اول این است که خوب نیست آدم بزرگ‌تر برود خودش را کوچک کند، به این دلیل که چرا در کوچکی یاد نگرفته است، ولی وقتی می‌گوید بزرگی هم هست و بروید یاد بگیرید، از هر که شد فرقی نمی‌کند آن احتمال را منتفی می‌کند که به خاطر آموختن کبیر از صغیر دارد مذمت می‌کند. آن وقت می‌شود که مذمتش به خاطر این است که در کوچکی یاد نگرفته و علم‌آموزی را برای بزرگی گذاشته است. من به همین قرینه می‌گویم که امر غالبی را دارد می‌گوید، نه اینکه عموم داشته باشد. در یک زمانی غالب این بود که همه در صغر یاد می‌گرفتند و وقتی بزرگ می‌شدند، آموزش صغیر از کبیر بود، ولی وقتی نسبت معکوس شد، فراگیران در صغر کم شدند، جمعیت هم زیاد شد، عملاً در یک سطح وسیعی کبیر از صغیر می‌آموخت. اولین حرف در مورد يتعلم و این‌ها این بود که معلوم نیست، تعلم عادی باشد. این تعلم در واقع تعلیمی است که در الگو گرفتن است و منظور صغار سنی نیست و آدم‌های پست و بزرگ، اصلاً از این باب خارج می‌شود. این حرف اول ما است که از این باب خارج می‌شود و می‌رود. بعد گفتیم اگر این‌گونه باشد، ما اصل این را نگیریم، می‌گوییم همان تعلم به معنای لغوی منظور است.

نکته دوم

نکته دوم این است که شما می‌گویید این روایت مدح و ذم را نمی‌رساند. من عرض می‌کنم که با توجه به عنوان تعلم و صغار، تعلم کبار از صغار خوب است و آنچه بعدها محقق می‌شود، یک عقب‌گرد در زمان است که از روایات



استفاده می‌شود، البته مجموع روایات جای بحث دارد. روایات زیادی داریم که یک نوع عقب‌گرد و ارزشی را آخرالزمان در جامعه نشان می‌دهد، البته پیشگویی محض نمی‌شود کرد. در حال این روایت پیشگویی است، منتها یک احتمال این است که پیشگویی صغار و کبار و تعلم و این‌ها معنایش معنای اولیه نیست، بلکه تعلم آخر زمانی است. تعلم که می‌گوییم از باب این است که جامعه از حاکمان چیزی می‌آموزد، اقتدای به آن می‌کند و صغار از کبار می‌آموزند؛ یعنی بزرگان حاکم هستند.

نظر استاد (حفظه الله)

اگر ما از این مقدمات بگذریم؛ یعنی بگوییم تعلم معنای عادی خودش را دارد، صغیر و کبیر هم معنای عادی خودش را دارد و نیز بگوییم در مقام مدح است، با این دو مقدمه می‌گوییم تعلم صغیر از کبیر چرا خوب است؟ برای اینکه در دوران صغر است. تعلم کبیر از صغیر چرا بد است؟ برای اینکه در صغر یاد نگرفته و رها کرده است. از نظر من صغار هم که می‌گوید، حالت نسبی است؛ یعنی این‌گونه نیست که صغار فقط قبل از بلوغ باشد. این روایت قبل از بلوغ و بعد از بلوغ را می‌گیرد، منتها قبل از بلوغ آن بحث عبادت صبی می‌آید که ما خیلی خطابات داریم که قبل از بلوغ را شامل می‌شود و بر آن ادله‌ای هم دلالت می‌کند که به عبادت صبی قبل از بلوغ ثواب می‌رسد و عبادت او مشروطیت دارد و می‌تواند تکلیف در حد ثواب داشته باشد و در دوره‌ای هم که ممیز است، عقاب نمی‌شود. بعید نیست که در صغر یک نوع ملازمه‌ای بشود درست کرد. اگر آن يتعلم صغر دوره قبل از تمیز را هم بگیرد، آن وقت نسبت به دوره قبل از تمیز، دیگر نمی‌تواند مولویت داشته باشد. این مدح ارشاد به یک واقعیت خارجی است و اعمال مولویت از آن وقتی است که شرایط تکلیف جمع بشود.

سؤال:

آیا می‌شود یک کلام هم ارشادی باشد هم مولوی؟

جواب:

بعضی گفتند که یک کلام می‌تواند هم ارشادی باشد و هم مولوی باشد، ولی استعمال لفظ بر اکثر از معنا نیست. اشکال ندارد که اگر ما قرینه‌ای داشتیم، استعمال لفظ یک جمله در یک مجموعی یک بخشش ارشادی است، یک بخشش مولوی است و مانعی ندارد. آنجا هم ما قرینه داریم بر اینکه يتعلم صغر آن دوره، صغر را می‌گیرد و وقتی دوره صغر را گرفت، چاره‌ای نداریم و آنجا نمی‌توانیم بگوییم مولوی است، یا ارشادی. اصالة المولویه تا حد خودش



شماره شصت: ۱۰۳۰

اعمال می‌کند. در آن بحثی که نمی‌تواند، دیگر دست بر نمی‌دارد. اینجا از جاهایی است که دست از اصالة المولویه برداشتیم. مولویت تا قبل از دوره تمیز معقول است. اگر از تمیز، آن طرف‌تر برود، دیگر مولویتی نیست. یا باید بگویی روایت آن را نمی‌گیرد، یا اگر می‌گیرد، در آن حد فقط ارشادی است، این طرف دیگر مولویت ندارد.